بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[تقوم دفن به حفر 2](#_Toc425553991)

[اتخاذ مبنا 2](#_Toc425553992)

[مقدار دفن در رجم 2](#_Toc425553993)

[بیان آراء 3](#_Toc425553994)

[مستند مسئله 3](#_Toc425553995)

[نکات متخذ از روایت 3](#_Toc425553996)

[مراد از وجه 3](#_Toc425553997)

[جمع‌بندی 4](#_Toc425553998)

[مشکل سندی روایت 4](#_Toc425553999)

[قاعده تبدیل سند 4](#_Toc425554000)

[بحثی رجالی 4](#_Toc425554001)

[اسناد کتب اربعه 5](#_Toc425554002)

[احتیاط در این مقام 5](#_Toc425554003)

[بحث اخلاقی نهج‌البلاغه 5](#_Toc425554004)

[اصناف انسان‌ها 5](#_Toc425554005)

# تقوم دفن به حفر

اشاره‌ای به بحث دفن داشته باشیم. سؤالی که در اینجا وجود داشت، این بود که آیا دفن متقوم به حفر است و ملازم با حفر است؟ وقتی به لغت مراجعه بشود، بعضی تعبیرها مفید همان است که دفن یعنی مخفی کردن در زمین.

معمول و مشهور فقها در لفظ می‌گویند دفن، حفر و اخفاء تحت التراب است. این‌که چه مقدار حفر لازم است؟ در اینجا بحث شده است که یک متر، نیم متر یا ... که در بحث حفر می‌آید. اگر انصراف لغت را هم نگوییم، و قائل باشیم لغت اجمال دارد و بنابراین به لغت نمی‌توانیم مراجعه کنیم، آن وقت در خود ادله دفن به این قسم انصراف دارد که به معنای حفر باشد.

ولی متفاهم دلیل انصراف به حفر است که در تقریراتشان از این بحث نشده است. فقط همین دارند که الاخفاء تحت الارض، دیگر چیزی نیست.

# اتخاذ مبنا

به چهار، پنج لغت اصلی که مراجعه کردیم، لغت صراحتی ندارد در اینکه اخفای تحت الارض باشد. ولی ممکن است کسی بگوید که ما از لغت این‌طور می‌فهمیم و انصراف لغوی دارد، اگر این را کسی نگوید، حداقل در لسان شرع بعید نیست، انصراف داشته باشد. نکته‌ای که در باب دفن در رجم اهمیت بیشتری برخوردار است، این است که در باب قتل و اینجا وجود کلمه حفر مسلماً انصراف درست می‌کند.

در روایاتی تعبیر حفر آمده است و این حفر موجب می‌شود که دفن منصرف به این قسم بشود، لذا این قوت بیشتری دارد. باید ببینیم شرع چه می‌گوید. این یک نکته باقیمانده از بحث‌های قبلی بود که لازم بود عرض بشود.

## مقدار دفن در رجم

مقدار دفن هنگام رجم بود که روایات را آوردیم و نتیجه این بود که دیروز در جمع روایات به آن اشاره کردیم. این سه بحث بود که تابه‌حال اینجا مطرح کردیم، بحث چهارمی که در اینجا مطرح است، این است که هنگام رجم، وقتی زن یا مرد را دفن می‌کنند منتها میزانش فرق دارد، مرد کمتر است و زن بیشتر، آیا محدودیتی دارد که کجا بزنند؟

### بیان آراء

در بعضی فتاوا آمده است که سنگ را به صورت شخص نمی‌زنند و صورت او استثنا است. اگر این باشد معنایش این است که در مرد آن قسمتش که مدفون است، طبعاً سنگ اصابت نمی‌کند، در نیم باقیمانده او، صورت را استثنا می‌کند. یا زن که یک مقدار بالاتر می‌آید، باز صورت او استثنا می‌شود. این چیزی است که در فتاوای ما آمده است. ببینید مستند این مسئله چیست؟

## مستند مسئله

ظاهراً در فتاوای عامه این نباشد، ولی در فتاوای ما آمده است. در تحریر و در خیلی از طایفه اصول مطرح نشده است و تنها در بعضی فتاوا آمده است. مستند روایتی است در ابواب حد زنا، باب چهارده، حدیث ششم، صفحه سیصد و هشتادوشش. روایت این است؛

باسناده عن صفوان عن السندی بن زهیر عن علی بن ابی نصر عن ابیه عن جمیل بن دراج عن محمد بن **مسلم «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: الَّذِی یجِبُ عَلَیهِ الرَّجْمُ یرْجَمُ مِنْ وَرَائِهِ وَ لَا یرْجَمُ مِنْ وَجْهِهِ لِأَنَّ الرَّجْمَ وَ الضَّرْبَ لَا یصِیبَانِ الْوَجْهَ وَ إِنَّمَا یضْرَبَانِ عَلَی الْجَسَدِ عَلَی الْأَعْضَاءِ کلِّهَا.»[[1]](#footnote-1)**

### **نکات متخذ از روایت**

اگر مطلق روایات دفن نبود، خود این مطلق نشان می‌داد او را باید طوری وقت ضرب نگه دارند که هیچ جای او مخفی نباشد و همه جای او سنگ بخورد. اما این مطلقی که ذیل روایت است، به دو قید تخصیص خورده است.

#### **مراد از وجه**

مطلب دوم این است که لا یرجع من وجه را می‌شود دو طور معنا کرد. دو احتمال دارد. یکی اینکه منظور از وجه صورت باشد، یکی اینکه منظور قسمت جلوی بدن باشد و هر دو احتمال در این قطعاً به ذهن می‌آید. اما در متن روایت وجه مقابل وراء قرار گرفته است. وجه مقابل وراء یعنی قدام بدن، روبرو در مقابل وراء، این هم قرینه‌ای است برای اینکه احتمال دوم را بگیریم. پس منظور از وجه یا خصوص صورت است یا اینکه مقصود اعم از خصوص صورت است و همه بخش جلوی بدن است درواقع. شاهد برای این‌که خصوص صورت است، آن است که لا یصیب للوجه قید است. شاهد برای اینکه منظور احتمال دوم است، تقابل بین وجه و ورائه است. این دو احتمال در اینجا است. البته احتمال اول قابل‌قبول است.

#### **جمع‌بندی**

البته در خود اینجا هم قرینه دیگری داریم که وجه در اینجا اعم است. پس اگر این را بگوییم که ضرب در اینجا آمده، پس الوجه ظهور اولیه آن را ندارد، منظور همان روبرو مقابل پشت است. این یک مقدار قصه را عوض می‌کند.

و از این جهت است که احتمال می‌دهیم که در این روایت درواقع نهایتاً همان احتمال وجه مقابل وراء تقویت بشود. به دو دلیل، یکی دلیل اول که قابل جواب است که وجه مقابل وراء قرار گرفته است. یک دلیل این است که در تعلیل ولو دارد الوجه، و ظهور الوجه به همین صورت است، اما تعبیرش این است که الرجم و الضرب لا یصیبان و درباره ضرب و شلاق آنجا بحث این نیست که به صورت نمی‌زند، به طرف جلوی بدن اصابت نمی‌کند، به سمت پشت می‌زند که بعد هم بحث خواهیم کرد.

#### **مشکل سندی روایت**

اما مشکلی که در اینجا داریم، سند این روایت است. باسناده عن الصفوان، صفوان معتبر است، ولی سندی بن ربیع اعتبار ندارد. علی بن احمد بن محمد ابی نصر بزنطی معتبر و جمیل بن دراج هم معتبر است، ولی سندی بن ربیع اعتبار ندارد. اما مراجعه نکردم که احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، سند شیخ به او چه نوع سندی است. آیا آن قاعده تبدیل سند اینجا مصداق دارد؟

#### **قاعده تبدیل سند**

راجع به قاعده تبدیل سند رساله‌ای نوشتم که منتشر نشده است. قاعده تبدیل سند که در بعضی مثل آقای صدر و آقای تبریزی بیشتر پروبال دادند و تقویت کردند، این است که مرحوم شیخ در فهرست گاهی در مورد پنجاه، شصت نفر یک تعبیر دارد. آن تعبیرش این است، اخبرنی بجمیع کتبه و روایاته، با این سند. نکته‌ای که در اینجا مطرح است، این است که اگر ما روایتی را در تهذیب یا استبصار می‌بینیم که سند این روایت ضعف دارد. اما در سلسله این روایت کسی از همان پنجاه، شصت نفر قرار گرفته که این‌ها فهرستش را جمع کردند، این سندی که در اینجا ذکر شده است، سند خاصش اشکال دارد. ولی در فهرست طلب عامی دارد که آن معتبر است. به این می‌گویند تبدیل سند، یعنی به جای سند خاصی که برای این روایت اینجا ذکر شده است می‌توان از این سند عام که در فهرست آمده استفاده کرد. این جایگزین این سند می‌شود. اگر در ترتیب ذکری که می‌گوییم، قبل از رسیدن به آن، راوی ضعیفی باشد، به جای این سندی که در آن مثلاً سندی بن ربیع است که معتبر نیست، این جایگزین می‌شود.

#### **بحثی رجالی**

مرحوم شیخ طوسی دو کار عمده کرده است. یک کار ایشان این است که در تهذیب مراجعه کنید می‌بینید، خیلی جاها سند را ذکر نکرده است، یک بخشی از سند را انداخته است، منتها آخر تهذیب در مشیخه تهذیب می‌گوید، البته مرحوم صدوق هم این کار را کرده است، هر چه من از این آقا نقل می‌کنم، با این سند است. این کاری است که در پیوست و مشیخه تهذیب و همین‌طور من لا یحضر انجام شده است. این سندهایی که در مشیخه ذکر می‌شود، اینکه ناظر به چیست؟ در آخر کتاب ذکر می‌شود.

#### **اسناد کتب اربعه**

سندهایی که آخر تهذیب یا من لا یحضر می‌آید، دو قید دارد. یکی اینکه ناظر به خصوص همان کتاب است و دوم اینکه ناظر به آنجایی که سند را در خود کتاب از همان آقا شروع کرده و قبلی‌ها را حذف کرده است. اما در فهرست وقتی که بگوید اخبرنا بجمیع کتب و روایات ابن ابی عمیر این سند، این سند هم آن کتاب و هم کتاب‌های روایی‌اش را می‌گیرد، این اولاً و ثانیاً روایاتی را نمی‌گیرد که قبلش را حذف کرده و با ابن ابی عمیر شروع کرده است. یعنی نه همه روایات که در آن ابن ابی عمیر آمده و شیخ آن را نقل کرده است، این سند او را شامل می‌شود، ولو مثل یک روایتی باشد که در تهذیب و استبصار کل سندش هم ذکر شده است. این معنایش این است که مرحوم شیخ به بعضی روات و بزرگان به همه روایاتشان یک سندهای کلی داشته است. علاوه بر آن سندهای خاصی هم داشته است. برای خود روایات سندهای خاص را در خود تهذیب و استبصار ذکر می‌کند، ولی آن سندهای عمومی را جداجدا تکرار نکرده است.

#### **احتیاط در این مقام**

لذا سند این‌که به خاطر سندی بن ربیع ضعف پیدا می‌کند، فکر می‌کنیم حتی اگر روایت هم معتبر نباشد، با قاعده تدرع الحدود به آن شکلی که ما معنا کردیم که حتی آن خصوصیات حد را هم می‌گیرد، بعید نیست بگوییم که باید احتیاط کرد. وقتی می‌خواهند سنگسار بکنند، یا طرف را به پشت می‌کنند و سنگ‌ها از پشت به او اصابت بکند. به خاطر قاعده تدرع الحدود و احتیاط در نوع اجرای حد باید محدودتر و شرایط هر چه بیشتر در آن رعایت بشود. از این جهت است که احتیاط واجبی وجود دارد که به‌طورکلی به روبرو نزنند. عامه ظاهراً این بحث را ندارند. الفقه فی المذاهب الخمسه و مغنی ابن قدامه را باید دید.

#### **بحث اخلاقی نهج‌البلاغه**

خطبه هفتادوهشت از نهج‌البلاغه بود. فرمودند حد عباد الله باید این ویژگی‌ها را داشته باشد، تا رسیدند به آنجا که لباس‌های شهوت را بیرون آورده و از همه هم‌وغم‌ها و آلودگی‌ها و اندیشه‌ها خود را پاک کرده است، مگر یک هم و یک اندیشه که همان اندیشه الهی و قیامت باشد که انسان مؤمن از ویژگی‌هایش همین است که همه غم‌ها و افسردگی‌ها و ناراحتی‌های او، تحت شعاع یک غم مطلق است، یک اندیشه، یک توجه مطلقی است که همه چیز را تحت شعاع خود قرار می‌گیرد. هرچقدر کسی در آن جهت قوی‌تر باشد، سایر امور تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. برای او اصولاً غم‌های دنیا غم نیست، مگر از حیث اینکه غم معنوی الهی در آن باشد. سختی‌ها سخت نیست، مگر اینکه در آن جهت سختی وجود داشته باشد. در این سبیل هر چه پیش برود، این ویژگی جمع شدن اندیشه‌ها و غم‌های انسان در او تقویت می‌شود.

#### **اصناف انسان‌ها**

او از کوری بیرون آمده و از همدلی و هم‌نشینی و همراهی با اهل هوی جدا شده است. با اهل هوی هم‌نشین و همدل نیست. انسان مؤمن کسی که ایمان در وجود او راسخ شده و انس پیدا کرده است، نسبت به مجالس اهل دنیا، احساس بیزاری و تنفر می‌کند.

صفاتی که برای بنده محبوب خدا ذکر شد، تا اینجا اوصاف فردی است. دو، سه تعبیر هم به اوصاف اجتماعی او ارتباط پیدا می‌کند. این‌قدر او کمال و اوج پیدا کرده است که کلید هدایت است. وجود او مفتاح ابواب هدایت است. فرد باید خیلی در مقام خضوع تعالی پیدا کرده باشد که وجود مفتاحی پیدا کند. راه را شناخته، راه را پیموده، نشانه‌های راه را پیدا کرده است و در امواج راه هم از خطرها و دریاهایی خطری که در بین راه است، عبور کرده است.

علائم این راه را می‌شناسد، می‌داند این راه چه نشانه‌هایی دارد، چه علائمی دارد، علائم را پیدا کرده و سختی‌ها را در این راه تحمل کرده است. به محکم‌ترین دستاویزها چنگ زده و به کوه‌ها و اماکن امن پناه برده است.

1. تهذیب الأحکام؛ ج 10، ص: 51 [↑](#footnote-ref-1)